

اختلاف نظر و مسئله تقارن معرفتی: علیه دیدگاه وزن‌دهی برابر

امید کریمزاده *

۱۴۹



اختلاف نظر و مسئله تقارن معرفتی

چکیده

این مقاله به بررسی ارتباط تأثیر شواهد مرتبه بالاتر با دیدگاه وزن‌دهی برابر در بحث اختلاف نظر معرفتی می‌پردازد. در ابتدا پس از معرفی تمایز میان شواهد مرتبه اول و شواهد مرتبه بالاتر، استدلالی از تامس کلی مطرح می‌شود که مطابق آن در نظر گرفتن تأثیر شواهد مرتبه بالاتر لزوماً به تأیید دیدگاه مصالحه‌گرایان نمی‌انجامد. سپس استدلالی از جان‌اتان متسون در نقض استدلال کلی شرح داده می‌شود که طبق آن اعمال تأثیر شواهد مرتبه بالاتر به تأیید دیدگاه وزن‌دهی برابر و در نتیجه تعلیق باور در مواجهه با اختلاف نظر معرفتی خواهد انجامید. در ادامه نشان می‌دهم که استدلال متسون بر دیدگاهی مبتنی است که آن را نظریه دو قسمتی شواهد نامیده‌ام. سپس با طرح اشکالات وارد بر نظریه دو قسمتی شواهد نشان داده‌ام که تسلسل از جمله هزینه‌هایی است که طرفدار نظریه دو قسمتی شواهد باید بپذیرد. سپس با ارائه مدلی نشان می‌دهم که حتی اختیار کردن نظریه دو قسمتی شواهد و پذیرفتن هزینه‌های آن نیز به تأیید دیدگاه



وزن‌دهی برابر در اختلاف‌نظر معرفتی نمی‌انجامد، زیرا می‌توان استدلالی مستقل علیه دیدگاه وزن‌دهی برابر ارائه کرد. به این ترتیب اگر دیدگاه وزن‌دهی برابر دو طرف نادرست باشد، راه یکی از مهم‌ترین استدلال‌های مؤید مصالحه‌گرایی بسته می‌شود.

کلیدواژه‌ها

اختلاف‌نظر معرفتی، دیدگاه وزن‌دهی برابر، شواهد مرتبه بالاتر، نظریه دوقسمتی شواهد، جانانان متسون.

مقدمه

یکی از مفاهیمی که بر مبحث اختلاف‌نظر تأثیر زیادی دارد، مفهوم شواهد مرتبه بالاتر (higher-order evidence) است. شواهد مرتبه بالاتر شواهدی دربارهٔ قدرتِ اقماعی (probative force) شواهد مرتبه اول (first-order evidence) می‌باشند. شواهد مرتبه اول له یا علیه گزاره p نیز شواهدی هستند که احتمال صدق گزارهٔ p به شرط آن شواهد به ترتیب بیشتر یا کمتر از احتمال خود p باشد. در ادامه هرگاه از شواهد مربوط به p سخن به میان می‌آید، منظور شواهد مرتبه اول است. در این مقاله، به مفهوم شواهد مرتبه بالاتر همواره با عبارت «شواهد مرتبه بالاتر» اشاره کرده‌ایم. فرض کنید شخص S شواهد مربوط به گزارهٔ P را بررسی می‌کند تا دربارهٔ باور کردن گزاره P تصمیم بگیرد.

گفتیم که شواهد مرتبه اول شواهدی هستند که به‌طور مستقیم و بی‌واسطه به گزاره P مربوط می‌شوند؛ یعنی به‌طور مستقیم و بدون واسطه احتمال صدق یا کذب گزاره P را افزایش می‌دهند.^۱ در مقابل، شواهد مرتبه بالاتر شواهدی هستند دربارهٔ قدرتِ اقماعی شواهد مرتبه اول و نه دربارهٔ صدق یا کذب گزاره P . فرض کنید من به‌میز مقابلم نگاه می‌کنم و لیوانم را می‌بینم که بر روی میز قرار دارد. داشتن تجربه بصری لیوان بر روی

۱. اگر شاهد E ، نه احتمال صدق P و نه احتمال کذب آن را افزایش دهد، علی‌العموم شاهد E را شواهدی مربوط به P نمی‌دانند؛ به این ترتیب اگر همهٔ شواهدی که دربارهٔ P در اختیار داریم از نوع اخیر (یعنی شواهد نامربوط) باشند، رویکرد باوری موجه به P با توجه به E ، تعلیق باور است.

میز به خودی خود و در غیاب هر گونه ناقضی (defeater)، شاهدهی است که به طور مستقیم احتمال صدق گزاره «یک لیوان روی میز هست» را افزایش می دهد و بنابراین، در رابطه با این گزاره یک شاهد مرتبه اول است (این تجربه حسی هر چند شاهد مرتبه اول است، ولی قابل به اشتراک گذاشتن با دیگران نیست).

حال فرض کنید من نزد یک چشم پزشکی می روم و او پس از معاینه چشمم به من می گوید که بینایی ام کامل است. در اینجا گواهی پزشکی مبنی بر سلامت چشمان من به طور مستقیم به صدق یا کذب گزاره یک لیوان روی میز هست مربوط نمی شود، بلکه به شاهد مرتبه اولی که من درباره گزاره فوق در اختیار دارم مربوط می شود. به بیان دیگر، گواهی پزشکی شاهدهی است به نفع اینکه تجربه های بصری من قابل اعتمادند. از آنجا که گواهی پزشکی درباره همه تجربه های بصری من است، تجربه بصری خاص من از لیوان روی میز را نیز در بر می گیرد. بنابراین، گواهی پزشکی شاهدهی است به نفع اینکه تجربه بصری من از لیوان قابل اعتماد است. به طور کلی در اینجا باید گواهی پزشکی را یک شاهد مرتبه بالاتر درباره گزاره «یک لیوان روی میز هست» به شمار آورد. در ادامه با در نظر داشتن تعریف های شواهد مرتبه اول و مرتبه بالاتر، با توجه به یکی از مصداق های شواهد مرتبه بالاتر در بحث اختلاف نظر معرفتی، تأثیر این گونه شواهد را بر بحث مزبور بررسی می کنیم.

مصالحه گرایان (conciliationists)^۱ بر این باورند که شواهد مرتبه بالاتر شواهدی درباره صدق یا کذب گزاره P هستند. یکی از مشهورترین مصداق های شواهد مرتبه بالاتر، باور یک هم تراز معرفتی درباره قدرت اقناعی شواهد مرتبه اولی است که دو طرف اختلاف نظر به طور مشترک بدان دسترسی دارند. فرض کنید شما و هم تراز معرفتی شما هر دو به مجموعه شواهد مرتبه اول E، درباره گزاره P دسترسی دارید. شما پس از بررسی شواهد مرتبه اول E به این نتیجه می رسید که E مؤید صدق P است و در

۱. کسانی که معتقدند در مواجهه با اختلاف نظر درباره گزاره P با یک هم تراز معرفتی، رویکرد باوری موجه، تعلیق باور است.





نتیجه باور می‌کنید که P. به عکس، هم‌ترازِ معرفتی شما پس از بررسی شواهد مرتبه اول E به این نتیجه می‌رسد که E مؤید کذب P است و در نتیجه باور می‌کند که $\neg P$. از آنجا که شما می‌دانید که هم‌تراز معرفتی شما معمولاً قدرت اقتناعی شواهد مرتبه اول را درست ارزیابی می‌کند، داوری هم‌تراز معرفتی شما درباره قدرت اقتناعی مجموعه شواهد E، شاهد مرتبه بالاتری برای گزاره P تلقی می‌شود. به بیان دیگر، داوری هم‌تراز معرفتی شما درباره خصلت (character) یا قدرت اقتناعی شواهد مرتبه اول E، شاهدی است به نفع اینکه شواهد E گزاره $\neg P$ را حمایت می‌کند و بنابراین، به‌طور غیرمستقیم شاهدی است به نفع گزاره $\neg P$.

مصالحه‌گرایان بر این باورند که وقتی شما از اختلاف نظر با هم‌تراز معرفتی خود آگاه می‌شوید، باید این شاهد مرتبه بالاتر - یعنی باور او به $\neg P$ - را شاهدی درباره گزاره P به‌شمار آورید و در نتیجه باور خود را به P تعلیق کنید.^۱ نظر مصالحه‌گرایان هنگامی پذیرفتنی خواهد بود که بتوان استدلالی به نفع تأثیر شواهد مرتبه بالاتر بر تعلیق باور در بحث اختلاف نظر معرفتی ارائه کرد. در ادامه استدلال یکی از معرفت‌شناسان معاصر را علیه تأثیر شواهد مرتبه بالاتر در اختلاف نظر معرفتی بررسی خواهیم کرد.

استدلال تامس کلی علیه تأثیر شواهد مرتبه بالاتر

به باور تامس کلی (Thomas Kelly) در بحث اختلاف نظر معرفتی شواهد مرتبه بالاتر بر تعلیق باور به گزاره هدف تأثیرگذار نیستند. به نظر کلی، چگونگی تأثیرگذاری شواهد مرتبه بالاتر بر شواهد مرتبه اول (هنگامی که شخص به شواهد مرتبه اول دسترسی دارد) بسیار پیچیده است. به همین دلیل، کلی استدلالی ارائه می‌دهد که مطابق آن در بحث اختلاف نظر حتی اگر شواهد مرتبه بالاتر (یعنی نظر مخالف یک هم‌تراز معرفتی درباره گزاره هدف) را شواهدی بدانیم که به گزاره هدف مربوط هستند، باز هم نمی‌توان این

۱. برای آگاهی از آرای برخی مصالحه‌گرایان درباره تأثیر شواهد مرتبه بالاتر بر مبحث اختلاف نظر نک:

.Chirstensen, 2010: 185-215 & Matheson, 2009: 269-279

امر را دلیلی بر درستی دیدگاه مصالحه‌گرایی (یعنی تعلیق باور) در بحث اختلاف نظر دانست (Kelly, 2005: 189).

فرض کنید E مجموعه شواهد مرتبه اولی باشد که دو هم‌تراز معرفتی S_1 و S_2 درباره گزاره P در زمان t_0 در اختیار دارند. در زمان t_1 ، هرچند S_1 و S_2 به شواهد مشترکی دسترسی دارند، هیچ‌یک از وجود دیگری خبر ندارد.^۱ فرض کنید S_1 در زمان t_1 با در نظر گرفتن شواهد مرتبه اول E باور می‌کند که P و در همین زمان S_2 با در نظر گرفتن همان شواهد باور می‌کند که $\neg P$. حال فرض کنید که شواهد E در واقع مؤید صدق گزاره P باشد، بنابراین، S_1 در t_1 واکنش معرفتی درستی به مجموعه شواهد E نشان داده است، در حالی که S_2 در همین زمان واکنش معرفتی نادرستی به این شواهد نشان داده است. در زمان t_2 ، S_1 و S_2 از وجود یکدیگر و نیز اختلاف نظر درباره گزاره P آگاه می‌شوند. اگر شواهد مشترکی را که S_1 و S_2 در زمان t_2 به آن دسترسی دارند 'E بنامیم، به نظر کلی محتوای 'E چنین است:

($E=1$) مجموعه شواهد مرتبه اول E؛

(۲) این فکت که S_1 با در نظر گرفتن E باور کرده است که P؛

(۳) این فکت که S_2 با در نظر گرفتن E باور کرده است که $\neg P$.

کلی سپس ادامه می‌دهد که هیچ دلیلی وجود ندارد که فکر کنیم از دیدگاه S_1 ، 'E کمتر از E مؤید P است. همچنین کلی می‌افزاید با این فرض که S_1 در t_1 (یعنی هنگامی که تنها به E دسترسی داشت) در باور به P موجه بوده است، هیچ دلیلی نداریم که فکر کنیم توجیه باور S_1 به P با دسترسی به مجموعه شواهد 'E کمتر شده است. کلی می‌گوید که خصلت مجموعه شواهد جدید 'E به میزان زیادی به خصلت مجموعه شواهد E بستگی دارد، زیرا اگر به بندهای (۲) و (۳) از مجموعه شواهد 'E، وزن یکسان

۱. کلی تذکر می‌دهد که متعارف‌ترین راه اینکه دو شخص به شواهد مشترک دسترسی داشته باشند این است که آن دو شخص از وجود یکدیگر خبر داشته باشند و شواهدشان را با هم دادوستد کنند. با این حال، چنان‌که کلی می‌گوید امکان دارد که دو شخص بدون آگاهی از وجود یکدیگر به شواهد مشترکی دسترسی داشته باشند. به نظر نمی‌آید این فرض در استدلال کلی خللی وارد کند.





بدهیم، از آنجا که از دیدگاه S_1 با در نظر گرفتن E ، باور به P محتمل تر از باور به $\neg P$ بوده است، با در نظر گرفتن مجموعه شواهد جدید E' نیز برای S_1 باور به P محتمل تر از باور به $\neg P$ خواهد بود. همین سان می توان استدلال کرد که برای S_2 نیز پس از دسترسی به شواهد جدید E' ، باور به $\neg P$ محتمل تر از باور به P خواهد بود.

بنابراین وقتی هر کدام از دو طرف از باور مخالف هم تراز معرفتی خود آگاه می شود، تأثیر شواهد مرتبه اولی که هر یک بر اساس آن باور اولیه خود را تشکیل داده است از بین نمی رود. کلی نتیجه می گیرد که حتی اگر شواهد مرتبه بالاتر (یعنی باور مخالف هم تراز معرفتی در بحث اختلاف نظر) را شواهدی بدانیم که به طور مستقیم به گزاره هدف مربوطند، نمی توان نتیجه گرفت که واکنش درست به این شواهد مرتبه بالاتر، اتخاذ دیدگاه مصالحه گرایی در بحث اختلاف نظر است (Kelly, 2005: 189-190).

کلی چگونه به این نتیجه می رسد؟ به نظر می رسد می توان استدلال او را چنین تعبیر کرد، هر چند خود وی به این تعبیر تصریح نکرده است. کلی فکر می کند که از دیدگاه S_1 مجموعه شواهد E و E' درست به یکسان مؤید گزاره P هستند، زیرا از آنجا که S_1 و S_2 هم تراز معرفتی اند و نیز به مجموعه شواهد یکسانی (E) دسترسی دارند، باورهای آنها پس از بررسی E - اگر این باورها را شاهد های مرتبه بالاتر بدانیم - باید وزن های یکسان داشته باشند. بنابراین، بندهای (۲) و (۳) از مجموعه شواهد E' وزن های یکسان دارند. از سوی دیگر، این دو باور مؤید گزاره های متناقض اند و در نتیجه یکدیگر را خنثی می کنند؛ درست مانند دو نیروی هم اندازه که در یک راستا و دو جهت مخالف به نقطه ای^۱ وارد می شوند. اگر شاهد های مرتبه بالاتر (۲) و (۳) یکدیگر را خنثی کنند،^۲ خصلت اِقتاعی مجموعه شواهد E' به خصلت اِقتاعی مجموعه شواهد E فرو کاهش می یابد و وضعیت توجیهی باورهای S_1 و S_2 مانند زمان t_1 می شود که از اختلاف نظر با یکدیگر آگاهی نداشتند، اما در زمان t_1 ، هم S_1 در باور به P موجه بود و هم S_2 در باور به $\neg P$.

۱. در مکانیک جامدات شی صلب را همچون یک نقطه در نظر می گیریم.

۲. معنای این عبارت که شاهد های (۲) و (۳) یکدیگر را خنثی می کنند، دقیقاً روشن نیست. در ادامه درباره معنای دقیق این عبارت بیشتر توضیح داده خواهد شد.

بنابراین، S_1 و S_2 پس از آگاهی از اختلاف نظر با یکدیگر همچنان در باورهای اولیه‌شان موجه هستند، زیرا مجموعه شواهدی که پس از آگاهی از اختلاف نظر در اختیار دارند، درست مانند مجموعه شواهدی عمل می‌کند که پیش از آگاهی از اختلاف نظر در اختیار داشتند. کلی می‌تواند نتیجه بگیرد که دو هم‌تراز معرفتی پس از آگاهی از اختلاف نظر با یکدیگر همچنان در حفظ باورهای اولیه خود موجه‌اند. بنابراین، مصالحه‌گرایی غلط است.

در ادامه، انتقادهایی را که در نوشتارهای مربوط به اختلاف نظر معرفتی مطرح شده‌اند شرح می‌دهم و کفایت آنها را در پاسخ به استدلال کلی بررسی می‌کنم.

انتقاد به استدلال کلی بر مبنای افزایش نسبت شواهد مؤید تعلیق

چه‌بسا در پاسخ به استدلال کلی گفته شود که وضعیت توجیهی مجموعه شواهد E' با وضعیت توجیهی مجموعه شواهد E متفاوت است، زیرا مجموعه شواهد E' در مقایسه با مجموعه شواهد E نسبت بیشتری از شواهد مؤید تعلیق باور به P را داراست. برای فهم بهتر این انتقاد باید معنای این عبارت را که «بندهای (۲) و (۳) مجموعه شواهد E' یکدیگر را خنثی می‌کنند» دقیق‌تر مشخص کرد. اگر استدلال کلی درست باشد و وضعیت توجیهی مجموعه شواهد E و E' دقیقاً مانند یکدیگر باشد، مانند این است که تصور کنیم بندهای (۲) و (۳) از مجموعه شواهد E' تأثیر یکدیگر را خنثی می‌کنند و سپس از بین می‌روند، درحالی‌که انتقاد فوق تصور دیگری از این مفهوم که دو شاهد یکدیگر را خنثی کنند، به دست می‌دهد.

مطابق این تصویر، بند (۲) به‌تنهایی شاهدهی است به نفع گزاره P . بند (۳) نیز به‌تنهایی شاهدهی به نفع گزاره $\neg P$ است. وقتی بند (۲) و (۳) در کنار یکدیگر قرار

۱. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم به‌رغم استدلال‌هایی که علیه تأثیر مستقیم شواهد مرتبه بالاتر بر گزاره هدف وجود دارد، استدلال اصلی کلی تنها برای پیشبرد بحث فرض می‌کند که شواهد مرتبه بالاتر می‌توانند به‌خودی‌خود شواهدی به نفع گزاره هدف باشند. بنابراین، بندهای (۲) و (۳) از مجموعه شواهد E' را می‌توان به ترتیب شواهدی به نفع P و $\neg P$ فرض کرد.





می گیرند، اثر یکدیگر را خنثی می کنند و در مجموع به شهادی به نفع تعلیق باور به P تبدیل می شوند. در این تصویر، اینکه بندهای (۲) و (۳) یکدیگر را خنثی می کنند بدین معناست که باید هر دوی آنها را برداریم و به جای آنها یک شاهد به نفع تعلیق باور به P بگذاریم. بنابراین، E مجموعه شواهدی به نفع باور به P است و E' مجموعه شواهدی است حاوی اجزای E به اضافه یک شاهد به نفع تعلیق باور به P . در اینجا انتقاد فوق می گوید که چون نسبت شواهد مؤید تعلیق باور به P در E' بیشتر از E است، باید نتیجه گرفت که E' نسبت به E با قدرت کمتری P را حمایت می کند. بنابراین، وضعیت توجیهی S_1 پس از آگاهی از اختلاف نظر با هم تراز معرفتی اش تغییر می کند و در اثر آگاهی از این اختلاف نظر درجه اعتباری که S_1 باید به گزاره P نسبت دهد، کاهش می یابد (Matheson, 2009).

پیش از ارائه پاسخی به این انتقاد، باید توجه کرد که انتقاد فوق، حتی اگر درست باشد، لزوماً مؤید دیدگاه وزن دهی برابر نیست. دیدگاه وزن دهی برابر در بحث اختلاف نظر معرفتی در کلی ترین صورت بندی مدعی آن است که وقتی یک شخص با باور مخالف همتای معرفتی اش درباره یک گزاره معین مواجه می شود باید باور خود و باور همتای معرفتی اش را به عنوان دو شاهد (مرتبه بالاتر) کاملاً هم وزن در نظر بگیرد. در این حالت، شخص با دو شاهد کاملاً هم وزن روبه روست که دو گزاره متناقض را حمایت می کنند. در این شرایط، به نظر می آید شخص نباید هیچ کدام از آن دو گزاره متناقض را باور کند، بلکه باید باورش را به هر دوی آنها تعلیق کند.

به این ترتیب، می توان دید ایده وزن دهی برابر به پذیرش تعلیق باور در بحث اختلاف نظر با یک همتای معرفتی می انجامد، زیرا این انتقاد مستلزم آن نیست که درجه اعتباری که S_1 به گزاره P نسبت می دهد، پس از آگاهی از اختلاف نظر باید چنان پایین بیاید که رویکرد باوری موجه برای S_1 ، تعلیق باور به P باشد. در واقع این انتقاد با این امکان سازگار است که هر چند S_1 و S_2 پس از آگاهی از اختلاف نظر، درجه های اعتبار باورهای اولیه شان را کاهش می دهند، ولی همچنان موجه اند که باورهای اولیه شان را نگه دارند و این همچنان به معنای کذب دیدگاه وزن دهی برابر است.

در پاسخ به انتقاد فوق می توان گفت برخلاف ادعای انتقاد فوق اگر به مجموعه شواهدی که مؤید P است عناصری بیفزاییم که مؤید تعلیق باور به P باشند، میزان حمایت آن مجموعه شواهد از P کاهش نمی یابد، زیرا اگر چنین باشد، وقتی به مجموعه شواهدی که مؤید P است، شواهدی بی ربط به P بیفزاییم، باید درجه حمایت آن مجموعه شواهد از P کاهش یابد. بی گمان چنین نیست. مجموعه شواهد زیر را در نظر بگیرید:

$$E = \{E_1, E_2\}$$

E_1 = تجربه بصری دیدن لیوانی روی میز.

E_2 = گواهی شخصی قابل اعتمادی مبنی بر اینکه لیوانی روی میز هست.

فرض کنید که من هم زمان به E_1 و E_2 دسترسی دارم. مجموعه شواهد من مؤید باور به این گزاره است که «لیوانی روی میز هست». این گزاره را P_1 بنامیم. حال شاهد E_3 را به شکل زیر در نظر بگیرید.

E_3 = داشتن تجربه بصری درخت پر تقالی در حیاط خانه.

شاهد E_3 به وضوح به گزاره P_1 نامربوط است. شاهد E_3 نه مؤید صدق P است و نه مؤید صدق $\neg P$. بنابراین، شاهد E_3 شاهد مؤید تعلیق باور به P است. به طور کلی دیدگاه رایج این است که اگر شاهدهی نه مؤید باور به یک گزاره و نه مؤید عدم باور به آن گزاره باشد (مثلاً به آن گزاره نامربوط باشد)، خودبه خود مؤید تعلیق باور به آن گزاره خواهد بود؛^۱ یعنی هر شاهد نامربوطی به گزاره P، مؤید تعلیق باور به گزاره P است. فرض کنید در زمان t تنها شاهدهی که من در اختیار دارم E_3 باشد. با در نظر گرفتن E_3 ، رویکرد باوری موجه نسبت به گزاره P_1 برای من چه خواهد بود؟ از آنجا که شاهد E_3 نه مؤید P است و نه مؤید $\neg P$ ، باید نتیجه گرفت که شاهد E_3 مؤید تعلیق باور به P است. اکنون شاهد E_3 را به شواهد E_1 و E_2 بیفزاییم و نیز فرض کنیم که من به مجموعه این شواهد، یعنی E^* دسترسی داشته باشم.

۱. رویکرد تعلیق باور به یک گزاره - مطابق دیدگاه رایج - به معنای از نداشتن رویکرد باور به آن گزاره و نیز نداشتن رویکرد باور به نقیض آن گزاره است. در پاسخ به انتقاد فوق همین دیدگاه رایج مفروض گرفته شده است. برای آگاهی از نمونه‌ای از دیدگاه‌های مخالف نک: Friedman, 2013: 165-181.



$$E^* = \{E_1, E_2, E_3\}$$

مطابق ادعای انتقاد فوق، باید نتیجه گرفت که توجیه باور من به گزاره P_1 ، هنگامی که مجموعه شواهد E^* را در اختیار دارم، کمتر از وقتی خواهد بود که مجموعه شواهد E را در اختیار داشتم. بی گمان این نتیجه گیری نادرست است، زیرا با افزودن شواهد نامربوط به مجموعه‌ای از شواهد که مؤید یک گزاره است، میزان حمایت آن مجموعه شواهد از آن گزاره تغییر نخواهد کرد. بنابراین، انتقاد فوق به استدلال اصلی کلی آسیبی وارد نمی‌کند.

به شکل دیگری نیز می‌توان به انتقاد فوق پاسخ داد. همان‌گونه که گذشت ادعای این انتقاد آن است که مجموعه شواهد E^1 در مقایسه با مجموعه شواهد E ، نسبت بیشتری از شواهد مؤید تعلیق باور به P را داراست. در پاسخ باید توجه داشت که کم یا زیاد بودن نسبت شواهد مؤید یک گزاره در مجموعه‌ای از شواهد، لزوماً تأثیری در میزان حمایت آن مجموعه شواهد از آن گزاره نخواهد داشت.

فرض کنید مجموعه‌ای از شواهد داریم که از ده شاهد مستقل تشکیل شده است و همگی آن ده شاهد به‌طور مستقل مؤید گزاره P هستند. بدیهی است که مجموعه آن شواهد نیز مؤید گزاره P خواهد بود. حال فرض کنید شاهد دیگری به این مجموعه شواهد اضافه شود که به‌فرض ناقضی باشد که رابطه هر ده شاهد قبلی را با گزاره P نقض^۱ می‌کند. در این مثال، روشن است که نسبت شواهد مؤید P به آخرین شاهد ۱۰ به ۱ است، با این حال ناقض اضافه‌شده رابطه هر ده شاهد را با گزاره P قطع می‌کند و مجموعه شواهد نهایی که از یازده شاهد تشکیل شده است، در مجموع مؤید تعلیق باور به P خواهد بود.

این مثال نشان می‌دهد که کم یا زیاد بودن نسبت شواهد مؤید یک گزاره در مجموعه‌ای از شواهد، در میزان حمایت آن مجموعه شواهد از آن گزاره تأثیری ندارد. بنابراین، باز هم می‌توان نتیجه گرفت که انتقاد فوق آسیبی به استدلال اصلی کلی وارد

۱. در اینجا منظور آن نوع نقضی است که در معرفت‌شناسی آن را «undercut» می‌نامند.



نمی‌کند. در ادامه دو پاسخ دیگر را که جاناتان مِسون (Matheson, 2009: 269-279) به استدلال کلی مطرح کرده است، بررسی می‌کنیم.

پاسخ اول متسون به استدلال کلی

به نظر متسون اشکال استدلال کلی این است که مجموعه شواهدی را که در زمان t_1 (هنگام تشکیل باور به P) در اختیار S_1 قرار دارد، درست ارزیابی نمی‌کند، زیرا چنین نیست که S_1 تنها پس از آگاهی از اختلاف نظر با هم‌تراز معرفتی‌اش، بند (۲) از مجموعه شواهد E' را به دست بیاورد. چنانکه دیدیم بند (۲) عبارت است از:

(۲) این فکت که S_1 با در نظر گرفتن E باور کرده است که P .

در واقع S_1 پیش از آگاهی از اختلاف نظر با S_2 ، بند (۲) را در اختیار داشته است. بنابراین، مجموعه شواهد S_1 در زمان t_1 - یعنی پیش از آگاهی از اختلاف نظر با S_2 - عبارت است از:

" $E=1$) مجموعه شواهد مرتبه اول E ؛

(۲) این فکت که S_1 با در نظر گرفتن E باور کرده است که P .

بنابراین S_1 پیش از آگاهی از اختلاف نظر، هم به مجموعه شواهد E دسترسی دارد و هم به شاهد مرتبه بالاتری که محصول باور خود او به P است. در این صورت، تنها شاهدهی که پس از آگاهی از اختلاف نظر به مجموعه شواهد S_1 اضافه می‌شود، عبارت است از:

(۳) این فکت که S_2 با در نظر گرفتن E باور کرده است که $\neg P$.

اگر چنین باشد، حتی اگر پس از آگاهی از اختلاف نظر، بندهای (۲) و (۳) یکدیگر را خنثی کنند، باز هم می‌توان گفت که آگاهی از اختلاف نظر میزان حمایت شواهد S_1 از گزاره P را کم می‌کند و در نتیجه S_1 باید درجه اعتبار باور خود به گزاره P را کاهش دهد، زیرا S_1 در زمان t_2 (یعنی پس از آگاهی از اختلاف نظر) یکی از شواهد مؤید گزاره P را از دست داده است و بنابراین، باید درجه اعتبار باور خود به گزاره P را کاهش دهد. در اینجا نیز باید توجه داشت که این پاسخ مستلزم درستی دیدگاه



وزن‌دهی برابر نیست، زیرا ممکن است درجه اعتبار باور S_1 به گزاره P حتی در زمان t_2 چنان پایین نیاید که S_1 را به اتخاذ رویکرد تعلیق باور درباره گزاره P وادار کند.

پاسخ دوم متسون به استدلال کلی

متسون ادعا می‌کند که می‌تواند پاسخ دیگری به استدلال کلی بدهد و از طریق آن پاسخ، استدلال کلی را علیه دیدگاه وزن‌دهی برابر ابطال کند (نک: Matheson 2009: 273). البته پاسخی (مانند پاسخ اول متسون) که مستلزم آنند که شخص پس از آگاهی از اختلاف نظر با یک هم‌تراز معرفتی تنها باید درجه اعتبار باور اولیه‌اش را کم کند، ولی لزوماً نباید باور اولیه‌اش را تعلیق کند، مصالحه‌گرایان را چندان خشنود نمی‌کند، زیرا چنین پاسخی در نهایت با امکان حفظ باور اولیه پس از آگاهی از اختلاف نظر سازگارند. از سوی دیگر، ادعای اصلی طرفداران دیدگاه نامصالحه‌گرایی نیز همین است که افراد پس از آگاهی از اختلاف نظر با یک هم‌تراز معرفتی همچنان می‌توانند باور اولیه خود را - هر چند با درجه اعتبار کمتری - حفظ کنند.

بنابراین، این پاسخ‌ها در حالت کلی در حیطه نظریه‌های نامصالحه‌گرا قرار می‌گیرند. در نتیجه بیشتر مصالحه‌گرایان می‌کوشند اثبات کنند که تنها رویکرد باوری موجه پس از آگاهی از اختلاف نظر با یک هم‌تراز معرفتی، رویکرد تعلیق باور است. به بیان دیگر، بیشتر مصالحه‌گرایان می‌کوشند نشان دهند که دیدگاه وزن‌دهی برابر، پاسخ درست به مسئله اختلاف نظر با یک هم‌تراز معرفتی است. به همین دلیل، متسون نیز می‌کوشد استدلالی از همین نوع به نفع مصالحه‌گرایی ارائه دهد. متسون ادعا می‌کند که پاسخ دومش به استدلال اصلی کلی، مستلزم اتخاذ رویکرد تعلیق باور پس از آگاهی از اختلاف نظر است. در ادامه پس از شرح استدلال متسون، به نقادی آن می‌پردازیم.

درک راه‌حل متسون مستلزم درک برداشت خاصی است که او از مفهوم شواهد و چگونگی حمایت کردن شواهد از گزاره‌ها دارد. درباره اینکه مفهوم شاهد معرفتی چیست؟ یک شاهد چگونه از یک گزاره (یا از نقیض آن) حمایت می‌کند؟ و داشتن شاهد برای یک گزاره به چه معناست؟ نظریه‌های متفاوتی وجود دارد. بحث ما در اینجا



نظر

سال بیست و یکم، شماره ۸۴، زمستان ۱۳۹۵

تنها به توضیح سازوکار حمایت شواهد از گزاره‌ها مربوط است. برای فهم پاسخ متسون نخست باید برداشتِ خاصی او را از این سازوکار توضیح دهیم. در طول بحث به‌هنگام لزوم به نظریه‌های درباره سرشتِ شواهد (the nature of evidence) اشاره خواهیم کرد. برداشتِ رایج این است که نسبت یک تک‌شاهد (a bit of evidence) و یک گزاره از سه حالت خارج نیست. یا آن تک‌شاهد مؤید صدقِ آن گزاره است، یا آن تک‌شاهد مؤید کذبِ آن گزاره است و یا آن تک‌شاهد به آن گزاره نامربوط است. در حالت اول شخص با در اختیار داشتن آن تک‌شاهد در باور به آن گزاره موجه^۱ خواهد بود؛^۲ در حالت دوم، شخص با در اختیار داشتن آن تک‌شاهد در باور به نقیض آن گزاره موجه خواهد بود و در حالت سوم، شخص با در اختیار داشتن آن تک‌شاهد در تعلیق باور به آن گزاره موجه خواهد بود. متسون این تصویر متعارف از رابطه میان شواهد و گزاره‌ها را نمی‌پذیرد. به نظر او یک تک‌شاهد (به‌تنهایی) برای یک شخص نه می‌تواند مؤید صدقِ یک گزاره باشد و نه مؤید کذبِ آن گزاره، بلکه شخص با در اختیار داشتن صرفاً یک تک‌شاهد و یک گزاره تنها باید باورش را به آن گزاره تعلیق کند. متسون می‌گوید که باور به یک گزاره تنها در صورتی می‌تواند برای یک شخص موجه باشد که شواهدِ شخص برای آن گزاره دست‌کم از دو قسمت تشکیل شده باشد.^۳

متسون این دو قسمت را به ترتیب شاهدِ اصلی (evidence proper) و شاهدِ وصلی (linking evidence) می‌نامد. شاهد اصلی مفهومی از شاهد است که در تصویر متعارف

۱. توجیه شخص ممکن است از نوع توجیه گزاره‌ای (propositional justification) یا از نوع توجیه باوری (doxastic justification) باشد. در ادامه درباره این تمایز و نقش آن در تبیین مفهوم شاهد از نظر متسون بیشتر سخن خواهیم گفت.

۲. البته در اینجا فرض کرده‌ام که میزان حمایت این تک‌شاهد از یک گزاره معین به اندازه‌ای است که می‌تواند باور شخص را به آن گزاره موجه کند. به بیان دیگر، میزان حمایت تک‌شاهد از آن گزاره بیش از آستانه لازم برای حصول توجیه است. در این بحث، حالتی را که تک‌شاهدی مؤید یک گزاره باشد، ولی آن را به اندازه‌ای تأیید نکند که برای حصول توجیه کافی باشد، کنار گذاشته‌ام.

۳. چه‌بسا کسی بگوید که یک تک‌شاهد ممکن است هم نقش شاهد اصلی و هم نقش شاهد وصلی را ایفا کند. البته متسون هیچ اشاره‌ای به این نکته نکرده است. بنابراین، فرض ما در این مسئله این است که نقش‌های شاهد اصلی و شاهد وصلی بر عهده دو تک‌شاهد (یا دو مجموعه شواهد) متفاوت قرار دارد.





از شواهد به آن اشاره شد. از سوی دیگر، شاهد وصلی به تنهایی مؤید صدق یا کذب یک گزاره نیست، بلکه کارکرد شاهد وصلی این است که شاهد اصلی را به شکل مناسبی به گزاره مورد نظر وصل کند. به نظر متسون شاهد اصلی به تنهایی نمی تواند به هیچ گزاره ای وصل شود و بنابراین، شخص با در اختیار داشتن صرفاً شاهد اصلی، در باور به هیچ گزاره ای موجه نیست. به این ترتیب، شخص تنها هنگامی در باور به یک گزاره موجه است که هم شاهد اصلی و هم شاهد وصلی مربوط به آن گزاره را در اختیار داشته باشد.^۱

محتوای شاهد وصلی (LE) به احتمال باید چیزی شبیه چنین گزاره هایی باشد: «شاهد اصلی (EP) مؤید گزاره P است»، یا «EP مستلزم صدق گزاره P است» یا «باور به گزاره P بر اساس EP معقول است» یا «صدق P، بهترین تبیین EP است». به نظر متسون شخص با در اختیار داشتن شاهد وصلی، خواهد توانست که شاهد اصلی را با گزاره مورد نظر مرتبط کند و بنابراین، در باور به آن گزاره موجه باشد. متسون برای نشان دادن کارکرد شاهد وصلی از یکی از مثال های مقاله کانی و فلدمن (Conee & Feldman, 2001: 3-4) استفاده می کند.

یک معلم منطق و یک دانشجوی درس منطق مقدماتی را در نظر بگیرید. فرض کنید هر دوی آنها در باور به گزاره $(p \wedge q)$ - موجه اند. گزاره $(p \wedge q)$ - مستلزم گزاره $p \vee \neg q$ است. با وجود این، دانشجوی مبتدی که هنوز قوانین دمورگان (DeMorgan's Law) را نیاموخته است، نمی تواند باور به گزاره $(p \wedge q)$ - را شاهدهی برای باور به گزاره $p \vee \neg q$ - در نظر بگیرد؛ یعنی به رغم اینکه گزاره اول مستلزم گزاره دوم است، دانشجوی مبتدی نمی تواند توجیه گزاره اول را به توجیه گزاره دوم وصل کند، ولی معلم منطق که از قوانین دمورگان آگاه است، می تواند توجیه گزاره اول را به

۱. متسون درباره اینکه شاهد وصلی چه نوع شاهدهی است چیزی نمی گوید، اما از صرف تعریف شاهد وصلی و نیز از مثال هایی که متسون درباره کارکرد شاهد وصلی به دست می دهد، به احتمال می توان نتیجه گرفت که شاهد وصلی باید از نوع شاهدهای گزاره ای (propositional evidence) باشد و نمی تواند از نوع شاهدهای پدیداری (phenomenal evidence) باشد. درباره این تمایز در ادامه بیشتر سخن خواهیم گفت.

توجیه گزاره دوم وصل کند. بنابراین، اگر در باور به گزاره اول موجه باشد، در باور به گزاره دوم نیز موجه خواهد بود.^۱

در این مثال، باور به گزاره $\neg(p \wedge q)$ در حکم در اختیار داشتن شاهد اصلی است و آگاهی از قوانین دموورگان به مثابه در اختیار داشتن شاهد وصلی عمل می‌کند و معلم را قادر می‌سازد تا با در اختیار داشتن هر دو شاهد اصلی و وصلی در باور به گزاره $\neg p \vee \neg q$ موجه باشد. از سوی دیگر، دانشجوی مبتدی به دلیل در اختیار نداشتن شاهد وصلی، نمی‌تواند شاهد اصلی را به گزاره هدف وصل کند. در این مثال، به رغم اینکه $\neg(p \wedge q)$ به لحاظ منطقی مستلزم $\neg p \vee \neg q$ است و دانشجو به شکل موجه $\neg(p \wedge q)$ را باور دارد، به دلیل نبود شاهد وصلی نمی‌تواند باورش را به گزاره هدف وصل کند و در نتیجه نمی‌تواند به شکل موجهی $\neg p \vee \neg q$ را باور کند (Matheson 2009: 275-6).^۲

حال ببینیم که متسون چگونه با استفاده از مفهوم خاصی که از شواهد در نظر دارد، به استدلال کلی پاسخ می‌دهد. کلی می‌گوید وقتی S_1 از اختلاف نظر با هم تراز معرفتی‌اش آگاه می‌شود، شاهد مرتبه بالاتری به دست می‌آورد که عبارت است از باور S_2 به $\neg P$. این شاهد مرتبه بالاتر با شاهد مرتبه بالاتر دیگری که باور خود S_1 به P است (با توجه به اینکه هر دو باور با بررسی شواهد مشترک E حاصل شده‌اند)، خنثی می‌شود و در نتیجه، موقعیت معرفتی S_1 پس از آگاهی از اختلاف نظر به موقعیت معرفتی او پیش از آگاهی از اختلاف نظر فروکاهش می‌یابد. متسون در مخالفت با این استدلال و با استفاده از مفهوم خاصی که از شواهد در نظر دارد، ادعا می‌کند که آگاهی از اختلاف نظر با هم تراز معرفتی، مجموعه شواهدی را که در اختیار S_1 قرار دارد تغییر می‌دهد؛ به این ترتیب که شاهد وصلی آن را نقض می‌کند و بنابراین S_1 دیگر قادر نخواهد بود شاهد اصلی‌اش را به گزاره P وصل کند.

به این ترتیب، آگاهی از اختلاف نظر، توجیه باور اولیه S_1 را از میان می‌برد و این با

۱. فرض این بحث، آن است که اصل بستار (closure) صادق است.

۲. چنین نیست که لزوماً محتوای شاهد وصلی به گونه‌ای باشد که بین شاهد اصلی و گزاره هدف رابطه استلزام منطقی ایجاد کند. شاهد وصلی می‌تواند به شکل تجربی یا استقرایی شاهد اصلی را به گزاره هدف وصل کند.





نادرستی استدلال کلی معادل است. اکنون می‌توان پرسید متسون به چه دلیل ادعا می‌کند که آگاهی از اختلاف نظر، شاهدِ وصلی S_1 را نقض می‌کند. پاسخ متسون این است که وقتی S_1 می‌فهمد که هم‌ترازِ معرفتی‌اش (بر خلاف او) با در نظر گرفتن شواهد مرتبه اول E گزاره P را باور کرده است، دلیلی به دست می‌آورد که در درستی شاهدِ وصلی‌ای که در اختیار دارد تردید کند. S_1 اکنون دلیلی دارد که فکر کند - بر خلاف آنچه شاهد وصلی او ادعا می‌کند - که شاهدِ اصلی او (یعنی شواهد مرتبه اول E) در واقع به شکل مناسبی به گزاره P وصل نمی‌شود. دلیل این امر آن است که S_1 اکنون دریافته است که کس دیگری که درست به اندازه خود او در تشخیص قدرت اقصایی شواهد مرتبه اول صلاحیت دارد و نیز دقیقاً به همان مجموعه شواهد مرتبه اولی دسترسی دارد که در اختیار S_1 نیز هست، درباره اینکه مجموعه شواهد E شاهدِ اصلی برای چه گزاره‌ای است، به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت رسیده است. آگاهی از این نتیجه S_1 را بر آن می‌دارد که فکر کند چه‌بسا در تشخیص اینکه مجموعه شواهد E شاهدِ اصلی برای چه گزاره‌ای است، اشتباه کرده باشد.

از سوی دیگر، باور S_1 درباره اینکه مجموعه شواهد E شاهد اصلی برای چه گزاره‌ای است، دقیقاً با شاهدِ وصلی S_1 معادل است. به این ترتیب، آگاهی از اختلاف نظر با یک هم‌تراز معرفتی، شاهدِ وصلی S_1 را نقض می‌کند و بنابر آنچه درباره نقش شاهدِ وصلی در توجیه باور گفته شد، S_1 دیگر در باور به گزاره P موجه نخواهد بود.

پیش از ارائه پاسخ‌های احتمالی به استدلال متسون، چنین مفهومی را که متسون از کارکرد شواهد در نظر دارد و پیش‌تر آن را توضیح دادم، نظریه دو قسمتی شواهد می‌نامم. همان‌گونه که دیدیم استدلال متسون وقتی می‌تواند قابل دفاع باشد که نظریه دو قسمتی شواهد او درست باشد. (اینکه هر مجموعه شواهدی که قادر باشد از یک گزاره حمایت کند، از دو قسمت شاهد اصلی و شاهد وصلی تشکیل شده است).

بنابراین، بخشی از پاسخ‌هایی که می‌توان به استدلال متسون داد، اشکال‌هایی است که به نظریه دو قسمتی شواهد مربوطند. اگر بتوانیم با نشان دادن مشکلات نظریه دو

قسمتی شواهد اثبات کنیم که این نظریه نمی تواند درست باشد، کل استدلال متسون را زیر سؤال برده ایم، زیرا همان گونه که دیدیم درستی استدلال متسون بر درستی نظریه دو قسمتی شواهد مبتنی است.

یک اشکال وارد بر نظریه دو قسمتی شواهد

همان گونه که پیش تر اشاره شد یکی از راه های اشکال بر نظریه متسون، اشکال بر نظریه شواهد دو قسمتی اوست. در ادامه یکی از این اشکال ها را بررسی می کنیم.

مشکل تسلسل

به نظر می آید مفهوم دو قسمتی شواهد متسون دچار مشکل تسلسل (vicious circle) است. به طور مشخص توجیه شاهدی وصلی در نظریه متسون مستلزم نوعی تسلسل است. شواهد مرتبه اول E و گزاره P را در نظر بگیرید. مطابق نظریه متسون E نمی تواند به تنهایی مؤید (یا مبطل) P باشد و برای وصل کردن E به صدق (یا کذب) P به یک شاهدی وصلی نیاز است. فرض کنید E^* شاهدی وصلی ای باشد که قرار است شواهدی E را به گزاره P وصل کند. به بیان دیگر، نقش شاهد E^* آن است که به شخص بفهماند که E شاهدی است برای P؛ یعنی شخص S از طریق E^* ، شواهدی E را به گزاره P وصل می کند. اکنون می توان از متسون پرسید که شخص S چگونه باید بفهمد که شاهد E^* همان شاهدی است که E را به P وصل می کند.

در پاسخ به این پرسش شاید متسون راهی نداشته باشد، جز اینکه بگوید S باید شاهد دیگری مانند E^{**} داشته باشد و از طریق آن بفهمد که E^* شاهدی است که E را به P وصل می کند. در این تصویر E^{**} شاهدی خواهد بود که E^* را به E (و P) وصل می کند. به همین ترتیب، اگر از متسون بپرسیم که شخص S از کجا می تواند بفهمد که E^{**} همان شاهدی است که E^* را به E (و P) وصل می کند، متسون باید بگوید که شخص S این رابطه را از طریق شاهد دیگری مانند E^{***} می فهمد. به این ترتیب، می توان دید که متسون برای اینکه بتواند در عین باور به شواهد گرایی (evidentialism) و نیز نظریه دو





قسمتی شواهد، توضیح دهد که شخص چگونه شواهد E را به گزاره P وصل می‌کند، به مشکل تسلسل دچار خواهد شد.

این مشکل تسلسل نظریه متسون درباره شواهد را به لحاظ منطقی دچار اشکال می‌کند. این اشکال را می‌توان به شکل عملی نیز درباره نظریه متسون اعمال کرد. از آنجا که متسون درباره توجیه درون گراست و نیز از میان نظریه‌های درون گرا به ذهن‌گرایی (mentalism) باور دارد، مشکل تسلسل ایجاب خواهد کرد که بپذیرد شخص برای اینکه بتواند با داشتن شواهد E به گزاره P باور موجه داشته باشد، باید بی‌شمار حالت ذهنی (باور) دیگر را نیز به‌عنوان شواهد وصلی در اختیار داشته باشد. از سوی دیگر، من به لحاظ شهودی می‌دانم که موارد بسیاری وجود دارد که با در اختیار داشتن مجموعه‌ای از شواهد، در باور به یک گزاره مشخص موجه هستم. افزون‌براین، می‌دانم که ذهنم قادر نیست بی‌شمار گزاره را در خود نگه دارد و به یکدیگر مرتبط کند.^۱ از کنار هم گذاشتن این دو موضوع می‌توان نتیجه گرفت که سازوکار توجیه باورهای من در عمل چنان نیست که نظریه متسون می‌گوید.

اشکال دیگر بر نظریه متسون به‌مثابه اشکالی جدی به نظریه دو قسمتی شواهد مطرح نمی‌شود، بلکه تنها در پی آن است که نشان دهد پذیرش نظریه دو قسمتی شواهد چگونه شخص را به پذیرش موضع دیگری (نظریه گزاره‌ای شواهد propositional) conception of evidence در بحث درباره وجودشناسی شواهد) ملزم می‌کند. متسون پس از توضیح چگونگی تأثیر شواهد مرتبه بالاتر بر باور شخص پس از آگاهی از اختلاف نظر با یک هم‌تراز معرفتی، می‌گوید که تأثیر معرفت‌شناختی آگاهی از اختلاف نظر این است که توجیه باور اولیه شخص کاملاً از بین می‌رود، زیرا آگاهی از اختلاف نظر، شاهد وصلی شخص را از میان می‌برد و بنابراین، او دیگر در نگه‌داشتن باورهای اولیه‌اش موجه نخواهد بود. به نظر متسون در چنین مواردی رویکرد موجه برای شخص تعلیق باور خواهد بود. او اضافه می‌کند:

۱. در عمل فکر کردن به شواهد مرتبه دوم به بالا و وصل کردن آنها به گزاره هدف کار مشکلی است.

اگر کار درست برای شما این باشد که باورتان را درباره توجیه شاهدِ وصلی معلق کنید، پس از معلق کردنِ باور دیگر شما آن شاهدِ وصلی را در اختیار ندارید، زیرا بنا به فرض شما گزاره‌ای را (به‌عنوان شاهد) در اختیار دارید، تنها اگر در باور به آن گزاره موجه باشید (Matheson, unpublished manuscript).

به نظر می‌آید که متسون باید فرض فوق را درباره مفهوم در اختیار داشتن شواهد (دست کم درباره شواهد وصلی) بپذیرد تا بتواند نظریه‌اش را درباره معرفت‌شناسی اختلاف نظر و شواهد مرتبه بالاتر پیش ببرد. فرض فوق نشان می‌دهد که متسون از میان نظریه‌هایی که مفهوم داشتن شواهد (possessing the evidence) را توضیح می‌دهند، نظریه‌ای را برگزیده است که بنابر آن داشتن شاهد E یعنی داشتن باور موجه به E. این تعریف (معیار) از یک سو برای پیشبرد استدلال متسون لازم است و از سوی دیگر، این قید مستلزم آن است که شواهد از جنس گزاره‌ها باشند، زیرا تنها گزاره‌ها هستند که می‌توانند متعلق باور قرار بگیرند و نه چیزهایی همچون تجربه حسی. به این ترتیب، می‌توان دید که رویکرد متسون درباره بحث اختلاف نظر معرفتی متضمن پذیرش نظریه دو قسمتی شواهد است و این نظریه نیز به نوبه خود متضمن پذیرش نظریه گزاره‌ای شواهد (دست کم درباره شواهد وصلی) در مبحث وجودشناسی شواهد است.

شواهد مرتبه بالاتر علیه تقارن کامل و نیز علیه دیدگاه وزن‌دهی برابر

در ادامه می‌کوشم با ارائه مدلی نشان دهم که حتی اگر هزینه‌های برآمده از نظریه دو قسمتی شواهد را بپذیریم و آن را به‌عنوان نظریه درست درباره کارکرد شواهد معرفتی اختیار کنیم، برخلاف ادعای متسون، اعمال تأثیر شواهد مرتبه بالاتر به تأیید تقارن کامل بین دو طرف اختلاف نظر نخواهد انجامید. از سوی دیگر، اشاره شد که یکی از مهم‌ترین استدلال‌ها به نفع دیدگاه وزن‌دهی برابر آن است که دو طرف اختلاف نظر پس از آگاهی از نظر مخالف یکدیگر در شرایطی قرار دارند که وقتی هر کدام آنها از دیدگاه خود به اختلاف نظر می‌نگرد، وضعیت معرفتی خود و طرف مقابل را کاملاً متقارن می‌یابد.





منظور از تقارن کامل این است که هر کدام از دو طرف از دیدگاه خود باید اذعان کند که شانس او و طرف دیگر برای تشکیل باور صادق درباره گزاره مورد اختلاف کاملاً مساوی است و به همین دلیل، ترجیح باور خود بر باور طرف مقابل (یا به عکس ترجیح باور طرف مقابل به باور خود) نوعی ترجیح بلامرجح خواهد بود.

به همین دلیل، تنها رویکرد باوری موجه در این شرایط این است که دو طرف باورشان را درباره گزاره مورد اختلاف تعلیق کنند. همان گونه که به نظر می‌رسد در این استدلال تقارن کامل مقدمه‌ای است که پذیرش آن به پذیرش دیدگاه وزن‌دهی برابر و در نتیجه پذیرش تعلیق باور در شرایط اختلاف نظر خواهد انجامید. بنابراین، اگر بتوانیم نشان دهیم که هر کدام از دو طرف اختلاف نظر هنگامی که از دیدگاه خود به موضوع مورد اختلاف می‌نگرند، نباید وضعیت خود و طرف دیگر را کاملاً متقارن ببینند، با ابطال مقدمه استدلال فوق، راه آن استدلال را بسته‌ایم.

در ادامه نشان دهم که حتی اگر نظریه دو قسمتی شواهد را درست فرض کنیم، باز هم هیچ کدام از دو طرف اختلاف نظر وقتی از دیدگاه خود وضعیت اختلاف نظر را ملاحظه می‌کند، نباید وضعیت خود و طرف دیگر را کاملاً متقارن ببیند؛ یعنی نباید شانس خود و طرف مقابل را برای تشکیل باور صادق درباره گزاره مورد اختلاف کاملاً یکسان ببیند. به بیان دیگر، در این شرایط هر یک از دو طرف اختلاف نظر باید درجه اعتبار بیشتری به باور اولیه خود - در مقایسه با باور اولیه طرف مقابل - نسبت دهد.

فرض کنید که S_1 و S_2 به عنوان دو هم‌تراز معرفتی درباره گزاره P اختلاف نظر دارند، همچنین فرض کنید که مجموعه شواهد مرتبه اولی مانند E_1 وجود دارد که S_1 و S_2 هر دو به آن دسترسی دارند. S_1 بر اساس شواهد E باور کرده است که P صادق است و S_2 بر اساس همان شواهد E باور کرده است که P کاذب است (یا $\neg P$ صادق است). باور S_1 را مبنی بر اینکه P صادق است P_1 و باور S_2 را مبنی بر اینکه P کاذب است P_2 بنامیم. اکنون وضعیت باور P_1 را در سلسله مراتب باورهای شخص S_1 در نظر بگیریم. پیش‌تر گفتیم که در این مدل، درستی نظریه دو قسمتی شواهد را فرض می‌کنیم. بنا بر نظریه دو قسمتی شواهد S_1 برای اینکه بتواند باور P_1 را بر شواهد مرتبه اولی E مبتنی کند،

باید به شاهد دیگری دسترسی داشته باشد که مجموعه شواهد E را به گزاره P وصل کند. از آنجا که S_1 گزاره P را بر اساس شواهد E باور کرده است، S_1 حتما باید باور دیگری مانند P_1^* داشته باشد که محتوایش چنین است:

P_1^* : «مجموعه شواهد مرتبه اول E گزاره P را حمایت می کند»؛

یا

P_1^* : «بر اساس شواهد E باور به گزاره P معقول است».

در اینجا P_1^* باوری است درباره خصلت یا قدرت اقماعی مجموعه شواهد مرتبه اول E. بنابراین، می توان گفت که باور P_1^* برای شخص S_1 در حکم یک شاهد مرتبه بالاتر است. در عین حال محتوای P_1^* به S_1 می گوید که مجموعه شواهد E از چه گزاره ای حمایت می کند، یا اینکه شخص S_1 با در اختیار داشتن مجموعه شواهد E، موجه است که چه گزاره ای را باور کند. بنابراین، از دیدگاه شخص S_1 ، باور P_1^* شاهی است که مجموعه شواهد E را به گزاره P وصل می کند و S_1 بدون آنکه به P_1^* باور داشته باشد، قادر نخواهد بود که P_1 را - حتی با دسترسی داشتن به مجموعه شواهد E - به گونه ای موجه باور کند. بنابراین، باور P_1^* برای شخص S_1 همچون شاهی وصلی عمل می کند که S_1 را قادر می سازد با داشتن شواهد E، گزاره P_1 را به گونه ای موجه باور کند. به نظر می آید که باور P_1^* تنها در صورتی می تواند برای S_1 شاهد به شمار آید که باوری موجه باشد. اکنون می توان پرسید که P_1^* توجیه اش را از کجا می آورد. ساده ترین پاسخ آن است که بگوییم P_1^* باوری شهودی است که شخص S_1 به آن دسترسی مستقیم دارد و بنابراین، توجیه P_1^* از جنس توجیه دیگر باورهایی است که شخص به آنها دسترسی مستقیم دارد.^۱

۱. درباره توجیه باور P_1^* می توان به دو شیوه سخن گفت: نخست آنکه بگوییم P_1^* خود شهود شخص S_1 است که شخص به آن دسترسی مستقیم دارد؛ دوم آنکه بگوییم P_1^* باوری است که توجیه خود را از شهود شخص S_1 می گیرد. در حالت اخیر شخص S_1 به توجیه باور P_1^* دسترسی مستقیم دارد و شهود S_1 همچون منبعی عمل می کند که در برخی موارد قادر است برخی باورها را موجه کند. برای آگاهی از نظریه هایی که قوه شهود شخص را همچون منبعی برای موجه کردن برخی باورها در نظر می گیرند، نک: Goldman & Pust, 1998: 179-197. همچنین برای توضیح و تأیید این نظر که باور شهودی شخص می تواند موجه باشد، نک: Foley 1998: 241-256.





البته ممکن است افراد مختلف درباره خصلت یا قدرت اِقتناعی مجموعه‌ای از شواهد باورهای متفاوتی داشته باشند. نوع این باورها چه‌بسا در سناریوهای مختلف اختلاف نظر با یکدیگر تفاوت داشته باشد، ولی به یقین اختلاف نظرهایی هست که در آنها باورِ شخص درباره قدرت اِقتناعی مجموعه شواهدی که در اختیار دارد، باوری است که شخص به توجیه آن دسترسی مستقیم دارد؛ یعنی به شهودی دسترسی مستقیم دارد (به‌عنوان منبع توجیه) که باور به گزاره «شواهد E از گزاره P حمایت می‌کند» را موجه می‌کند.^۱ استدلالی که در ادامه می‌آوریم درباره چنین سناریوهایی از اختلاف نظر کاربرد دارد.

فرض کنید که S_1 و S_2 به‌عنوان دو هم‌تراز معرفتی پس از آگاهی از اختلاف نظر با یکدیگر، همچنان بر مواضع اولیه خود پافشاری می‌کنند. با توجه به آنچه درباره باور P_1^* درباره شخص S_1 گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که S_1 و S_2 درباره خصلت یا قدرت اِقتناعی مجموعه شواهد مشترکی که در اختیار دارند، دو باور شهودی متفاوت دارند که مجموعه شواهد E را به دو باور متفاوت (و در این مورد متناقض) وصل می‌کند.

به این ترتیب، مشابه چیزی که در مورد شخص S_1 گفته شد، باید گفت که S_2 نیز درباره قدرت اِقتناعی شواهد مرتبه اول E باوری شهودی دارد که محتوایش چنین است: «مجموعه شواهد E از گزاره $\neg P$ حمایت می‌کند» یا «بر اساس مجموعه شواهد E باور به گزاره $\neg P$ معقول است». این باور شخص S_2 را P_2^* بنامیم. مشابه آنچه درباره P_1^* گفتیم، P_2^* نیز باوری است که S_2 به توجیه آن دسترسی مستقیم دارد و نیز قوه شهود شخص S_2 منبعی است که توجیه باور P_2^* را فراهم می‌کند.

بنابراین، در سناریوی اختلاف نظری که با آن مواجهیم P_1^* باوری شهودی است که نقش شاهد مرتبه بالاتر و شاهد وصلی را هم‌زمان برای شخص S_1 بازی می‌کند و

۱. برای درک روشن‌تری از نوع توجیهی که قوه شهود شخص برای برخی از باورهای او تأمین می‌کند، می‌توان این توجیه شهودی را کمابیش شبیه مفهوم «توجیه بی‌واسطه» (immediate justification) در نظر گرفت. به نظر پرایر (Pryor)، شخص برای برخی از باورهای پایه‌اش دارای نوعی توجیه بی‌واسطه است. برای آگاهی از ویژگی‌های توجیه بی‌واسطه نک: Pryor 2000: 535-539.

مجموعه شواهد مرتبه اول E را به گزاره P متصل می‌سازد (در واقع، توجیه P_1^* از توجیه باور دیگری استنتاج نشده است. به بیان دیگر، توجیه باور P_1^* از نوع توجیه استنتاجی (Inferential justification) نیست).

از آنجا که از دیدگاه شخص S_1 ، باور P_1^* توجیه‌اش را به‌طور مستقیم و بدون دخالت هیچ عامل دیگری از شهود شخص S_1 دریافت می‌کند، درجه اعتباری (degree of credence) که S_1 باید به گزاره P_1^* نسبت دهد، به آن درجه اعتمادپذیری (degree of reliability) بستگی دارد که شخص S_1 به قوه شهودش - به‌عنوان منبعی که برخی از باورهای شخص را موجه می‌کند - نسبت می‌دهد.

به بیان دیگر، S_1 معمولاً یک احتمال صدق شخصی (subjective probability of truth) به باورهایی نسبت می‌دهد که توجیه‌شان را از قوه شهود او دریافت می‌کنند. هر قدر که درجه اعتمادپذیری‌ای که شخص S_1 به قوه شهودش نسبت می‌دهد بیشتر باشد، درجه اعتباری که S_1 به باور P_1^* نسبت می‌دهد - به‌مثابه باوری که توجیه‌اش را به‌طور مستقیم از قوه شهود S_1 دریافت می‌کند - بیشتر خواهد بود.^۱

۱. در اینجا درباره‌ی قوایی که برخی از باورهای شخص را موجه می‌کنند، نوعی تصویر مبتنی بر اعتمادگرایی (reliabilism) فرض شده است. در این تصویر شخص بنا بر تجربه قبلی خود از پروسه‌های مختلفی که برخی باورهای او را توجیه می‌کنند، دریافت‌های مشخصی دارد و بر اساس این دریافت‌ها، درجه‌های اعتمادپذیری متفاوتی را به پروسه‌های شناختی خود نسبت می‌دهد؛ برای مثال، پروسه ادراک بصری (بینایی) (vision) شخص را در نظر بگیرید. در مجموعه باورهای هر شخص باورهایی هست که توجیه خود را به‌طور مستقیم از قوه بینایی او کسب می‌کند.

در این تصویر، قوه بینایی به‌مثابه پروسه‌ای در نظر گرفته می‌شود که توجیه برخی از باورهای شخص را تأمین می‌کند. هر شخص بر اساس تجربه‌ای که از خطاپذیری قوه بینایی خود دارد، درجه اعتمادپذیری مشخصی را به قوه بینایی‌اش نسبت می‌دهد. متناظر با این درجه اعتمادپذیری، شخص باید به باورهایی که توجیه‌شان را به‌طور مستقیم از پروسه بینایی او به دست می‌آورند، یک درجه اعتبار مشخص نسبت دهد. همین توضیح درباره‌ی دیگر قوای شناختی شخص مانند حافظه نیز مصداق دارد. باید توجه کرد که درجه اعتمادپذیری تنها درباره‌ی قوایی که هر کس به‌طور شخصی واجد آنهاست کاربرد ندارد، بلکه می‌توان آن را درباره‌ی هر پروسه شناختی‌ای که برخی از باورهای شخص را موجه می‌کند نیز به کار برد.

یکی از موارد کاربرد درجه اعتمادپذیری را - چنان که در ادامه خواهیم دید - می‌توان درباره‌ی گواهی (testimony) اشخاص دیگر مشاهده کرد. هر شخص بنا به تجربه‌ای که از راست‌گویی و قابل اعتماد بودن اشخاص دیگر دارد، درجه اعتمادپذیری معینی را به پروسه گواهی آنها نسبت می‌دهد. بنابراین، وقتی منبع





اکنون فرض کنید که اختلاف نظر S_1 و S_2 به مرحله گشودگی کامل (full disclosure stage)^۱ رسیده است. نخست از دیدگاه S_1 به اختلاف نظر نگاه کنید. شخص S_1 برای بررسی تأثیر معرفت‌شناختی اختلاف نظرش با S_2 بر باور اولیه خود، باید درجه اعتبار باورهای P_1 و P_2 را با یکدیگر مقایسه کند. دیدیم که توجیه باورهای P_1 و P_2 به ترتیب بر باورهای P_1^* و P_2^* مبتنی است.

به این ترتیب، S_1 باید به منظور تصمیم‌گیری در مورد اختلاف نظر، توجیه باورهای P_1^* و P_2^* را با یکدیگر مقایسه کند. پس اختلاف نظر بر سر P_1 و P_2 ، به اختلاف نظر بر سر P_1^* و P_2^* تبدیل می‌شود. در اینجا به نظر می‌آید که S_1 برای اینکه بتواند واکنش معقولی به اختلاف نظر با S_2 نشان دهد، باید دو درجه اعتبار شخصی (یا دو احتمال صدق شخصی) به دو گزاره P_1^* و P_2^* نسبت دهد و سپس آنها را با یکدیگر مقایسه کند. اکنون بینیم S_1 از دیدگاه خود باید چه درجه اعتباری را به باور P_1^* نسبت دهد. از آنجا که P_1^* باوری است که توجیه‌اش را از قوه شهود S_1 دریافت می‌کند، درجه اعتباری که S_1 باید به باور P_1^* نسبت دهد، متناظر است با درجه اعتمادپذیری‌ای که S_1 همواره به قوه شهود خود نسبت می‌دهد.

توجه کنید که S_1 باور دارد که S_2 هم‌تراز معرفتی اوست. این باور S_1 مستلزم آن

→
 توجیه یک باور برای من گواهی شخص معینی است، من متناظر با درجه اعتمادپذیری‌ای که به پروسه گواهی او نسبت می‌دهم، یک درجه اعتبار مشخص را به آن باوری نسبت خواهم داد که توجیه‌اش را از پروسه گواهی آن شخص به دست آورده است.
 در این تصویر مبتنی بر اعتمادگرایی، توجه شود که وقتی شخص باور خود را با باور هم‌تراز معرفتی‌اش مقایسه می‌کند، باید به پروسه‌های شناختی مشابه در خود و هم‌تراز معرفتی‌اش درجه‌های اعتمادپذیری یکسان نسبت دهد. بنابراین، باید به باورهایی که توجیه‌شان را از پروسه‌های شناختی مشابه به دست می‌آورند، درجه‌های اعتبار یکسان نسبت دهد؛ برای مثال، اگر شخص S_1 به پروسه بینایی خود درجه اعتمادپذیری ۰.۹۵ نسبت می‌دهد و متناظر با این درجه اعتمادپذیری، به باورهایی که توجیه‌شان را از پروسه بینایی S_1 به دست می‌آورند نیز درجه اعتبار ۰.۹۵ نسبت می‌دهد، باید به پروسه بینایی هم‌تراز معرفتی خود (S_2) و باورهایی که توجیه‌شان را از پروسه بینایی S_2 به دست می‌آورند نیز به ترتیب درجه اعتمادپذیری و درجه اعتبار ۰.۹۵ نسبت دهد.
 ۱. در مرحله گشودگی کامل دوطرف اختلاف نظر به تفصیل درباره موضوع مورد اختلاف بحث کرده‌اند و کاملاً از دلایل و استدلال‌های یکدیگر آگاهند و درعین حال، هنوز هیچ‌یک موضع اولیه خود را رها نکرده است.

است که او درجه‌های اعتمادپذیری یکسانی به قوای شناختی خود و S_2 نسبت دهد، زیرا هم‌تراز معرفتی بودن S_1 و S_2 بدین معناست که قوای شناختی آن دو درست به یک اندازه قابل اعتماد باشد. در واقع اگر S_1 چنین کاری نکند، به معنای آن است که S_2 را هم‌تراز معرفتی خود نمی‌داند. بنابراین، هر درجه اعتمادپذیری‌ای که S_1 به قوه شهود خود نسبت می‌دهد، باید همان درجه اعتمادپذیری را نیز به قوه شهود S_2 نسبت دهد. از اینکه S_1 درجه‌های اعتمادپذیری یکسانی به قوه شهود خودش و نیز به قوه شهود S_2 نسبت می‌دهد، نتیجه می‌شود که S_1 باید درجه‌های اعتبار یکسانی (یا احتمال صدق‌های شخصی یکسانی) به باورهای P_1^* و P_2^* نسبت دهد، زیرا P_1^* و P_2^* باورهایی هستند که توجیه‌شان را به ترتیب از قوه شهود S_1 و قوه شهود S_2 به دست می‌آورند.

فرض کنید درجه اعتبار یا احتمال صدق شخصی‌ای را که S_1 به باور P_1^* نسبت می‌دهد - با فرض اینکه P_1^* توجیه‌اش را از پروسه شهود S_1 دریافت می‌کند - با m نمایش دهیم؛ چنان که گلدمن و پاست می‌گویند «یک گزارش شهودی عبارت است از گزارش کلامی همزمان یک حکم ذهنی. علی‌الاصول ممکن است گزارش کلامی شهود شخص آمیخته به خطا باشد. خواه به دلیل خطا پذیر بودن شهود شخص و خواه به دلیل اینکه همواره نمی‌توان به صادقانه بودن گزارش کلامی شخص از شهود خود کاملاً اعتماد کرد» (Goldman & Pust, 1998: 179-197).

نقل قول فوق نشان می‌دهد که چرا درجه اعتباری که شخص S_1 باید به باور P_1^* نسبت دهد - یعنی m - همواره باید کوچک‌تر از یک باشد (درجه اعتباری که به یک باور اسناد می‌دهیم، عددی است در بازه $[0,1]$ ، و اگر درجه اعتبار باوری کوچک‌تر از یک باشد، به معنای آن است که آن باور نقض‌پذیر (fallible) است). بنابراین، $m < 1$ به درستی نشان می‌دهد که باور P_1^* نقض‌پذیر است.

اکنون به این موضوع بپردازیم که وقتی S_1 از دیدگاه خود به اختلاف نظرش با S_2 نگاه می‌کند، چه درجه اعتباری باید به باور P_2^* نسبت دهد. برای پاسخ به این پرسش S_1 باید شیوه دسترسی‌اش به باور P_2^* را بررسی کند. شخص S_1 می‌داند که باور P_2^* نخست





توجیه‌اش را به‌طور مستقیم از پروسه شهود S_2 دریافت می‌کند و سپس وقتی اختلاف نظر به مرحله گشودگی کامل می‌رسد، S_1 از طریق گواهی شخص S_2 از باور P_2^* آگاه می‌شود. برای S_1 گزاره P_2^* گزاره‌ای است بدیل گزاره P_1^* .

S_1 برای اینکه بتواند درباره اختلاف نظرش با S_2 تصمیم بگیرد، باید بتواند احتمال صدق گزاره‌های P_1^* و P_2^* را با هم مقایسه کند. پیش‌تر دیدیم که S_1 به گزاره P_1^* احتمال صدق m نسبت داده بود. برای انجام مقایسه، باید S_1 به گزاره P_2^* نیز احتمال صدق معقولی نسبت دهد. گزاره P_2^* محصول دو پروسه معرفتی مستقل و متمایز است که عبارتند از قوه شهود S_2 و نیز پروسه گواهی شخص S_2 . S_1 می‌داند که احتمال صدق P_2^* تابعی از درجه اعتبار این دو پروسه معرفتی مستقل S_2 است. بنابراین، S_1 برای اینکه بتواند درجه اعتبار معقولی به باور P_2^* نسبت دهد، نخست باید به هر کدام از دو پروسه فوق درجه اعتبار معقول مجزایی نسبت دهد.

پیش‌تر اشاره شد که چون S_1 باور دارد که S_2 هم تراز معرفتی اوست، باید همان درجه اعتمادپذیری را به قوه شهود S_2 نسبت دهد که به قوه شهود خود نسبت می‌دهد. بنابراین، S_1 باید همان درجه اعتباری را به باور P_2^* نسبت دهد (به‌عنوان باوری که توجیه‌اش را به‌طور مستقیم و صرفاً از قوه شهود S_2 دریافت می‌کند) که به P_1^* نسبت می‌داد. بنابراین، S_1 باید به P_2^* تا هنگامی که تنها در ذهن S_2 قرار دارد و هنوز از طریق پروسه گواهی S_2 به S_1 انتقال نیافته است، درجه اعتبار m نسبت دهد.

اکنون پرسش این است که S_1 چه درجه اعتباری باید به پروسه گواهی S_2 نسبت دهد؟ به‌طور متعارف S_1 با توجه به شناختی که از میزان اعتمادپذیری و راست‌گویی S_2 دارد، درجه اعتمادپذیری معینی را به پروسه گواهی S_2 و متناظر با آن درجه اعتبار معینی را به باورهایی که تنها از طریق پروسه گواهی S_2 به S_1 منتقل می‌شوند، نسبت دهد.

ساده‌ترین پیشنهاد آن است که S_1 همان درجه اعتباری را به S_2 نسبت دهد که به پروسه گواهی خود نسبت می‌دهد. دلیل این امر آن است که S_1 باور دارد که S_2 هم تراز معرفتی اوست و و این فرض معقول خواهد بود که قوای شناختی S_1 و S_2 به یک اندازه قابل اعتماد باشند.

فرض کنید S_1 به پروسه گواهی خودش - به عنوان منبعی برای موجه کردن برخی از باورها - درجه اعتمادپذیری n [با شرط $n < 1$] زیرا معقول است فرض کنیم که باورهای برآمده از پروسه گواهی، نقض پذیرند] نسبت می دهد و متناظر با این درجه اعتمادپذیری، به باورهایی که توجیه شان را صرفاً از پروسه گواهی می گیرند نیز درجه اعتبار n نسبت می دهد. بنابر آنچه گذشت S_1 باید به پروسه گواهی S_2 ، درجه اعتمادپذیری n نسبت دهد. متناظر با این درجه اعتمادپذیری S_1 باید به باورهایی که توجیه شان را از پروسه گواهی S_2 دریافت می کنند نیز درجه اعتبار n نسبت دهد.

اکنون از آنجا که احتمال صدق P_2^* تابعی از درجه اعتبار دو پروسه معرفتی شهود S_2 و نیز گواهی شخص S_2 است، و نیز از آنجا که این دو پروسه متمایز و مستقل از یکدیگرند، احتمال صدقی که S_1 باید به P_2^* نسبت دهد حاصل ضرب m در n (که آن را $m.n$ با نشان می دهیم) خواهد بود. از آنجا که پیش تر فرض کردیم $m < 1$ و $n < 1$ و از سوی دیگر، می دانیم که m و n اعدادی بین صفر و یک هستند، می توان به شکل معقولی ادعا کرد که $m.n$ مقداری کوچک تر از m خواهد داشت.

در نتیجه درجه اعتبار شخصی ای که S_1 باید به باور P_2^* نسبت دهد کمتر از درجه اعتبار شخصی ای خواهد بود که S_1 باید به باور P_1^* نسبت دهد. از آنجا که باورهای P_1 و P_2 - با فرض E - به ترتیب از باورهای P_1^* و P_2^* استنتاج می شوند، بی درنگ می توان نتیجه گرفت که درجه اعتبار شخصی ای که S_1 باید به باور P_2 نسبت دهد، کمتر از درجه اعتبار شخصی ای خواهد بود که S_1 باید به گزاره P_1 نسبت دهد. این نتیجه بدان معناست که S_1 در مواجهه با اختلاف نظر با یک هم تراز معرفتی و پس از مرحله گشودگی کامل باید به باور خودش (P_1) - در مقایسه با باور هم تراز معرفتی اش (P_2) - درجه اعتبار بیشتری نسبت دهد.

بی گمان که همه آنچه را که درباره موجه بودن S_1 در حفظ باور اولیه خود پس از آگاهی از اختلاف نظر گفتیم، می توان از دیدگاه S_2 و درباره باور اولیه S_2 تکرار کرد و - با اعمال تغییرات لازم (*mutatis mutandis*) - نتیجه گرفت که S_2 نیز پس از آگاهی از اختلاف نظر با یک هم تراز معرفتی، در حفظ باور اولیه خود موجه خواهد بود. نتیجه





نهایی استدلال - اگر درست باشد - این خواهد بود که مواردی از اختلاف نظر با یک هم‌تراز معرفتی وجود دارد که در آنها اشخاص پس از آگاهی از اختلاف نظر (یعنی پس از مرحله گشودگی کامل) در حفظ باور اولیه خود موجه خواهند بود یا دست کم چنین نخواهد بود که وقتی شخص از دیدگاه خودش به اختلاف نظر نگاه می‌کند، وضعیت معرفتی خود و طرف مقابل را کاملاً متقارن ببیند.

اشکال اول به استدلال فوق و پاسخ به آن

همان‌گونه که دیدیم استدلال فوق نشان می‌دهد که با ملاحظه درجه‌های اعتمادپذیری پروسه‌های شهود و گواهی، هنگامی که شخص با نظری مخالف یک هم‌تراز معرفتی مواجه می‌شود، باید درجه اعتماد بیشتری به باور خود بدهد و در نتیجه، وضعیت معرفتی دو طرف، کاملاً متقارن نخواهد بود. چه بسا کسی در پاسخ بگوید که در استدلال فوق، از دیدگاه هر یک از دو طرف که به اختلاف نظر نگاه کنیم، عاملی که سبب ایجاد عدم تقارن می‌شود، پروسه گواهی طرف مقابل است. به بیان دیگر، اگر نقشی گواهی طرف مقابل را از اختلاف نظر حذف کنیم، وضعیت دو طرف متقارن می‌شود و در نتیجه، استدلال فوق بی‌اعتبار می‌شود.

در پاسخ به استدلال فوق باید گفت که مسؤلیت ایجاد عدم تقارن در وضعیت دو طرف، تنها بر دوش پروسه گواهی طرف مقابل نیست. در واقع ساختار اختلاف نظر چنان است که هرگاه یکی از دو طرف بخواهد باور خود و طرف مقابل را با هم مقایسه کند، دسترسی به باور خود و دسترسی به باور طرف مقابل را متفاوت خواهد یافت، حتی اگر پروسه گواهی طرف مقابل در کار نباشد.

به منظور روشن تر شدن موضوع، شرایطی را در نظر بگیرید که در آن پروسه گواهی از فرایند اختلاف نظر پس از گشودگی کامل حذف شده باشد؛ برای مثال، جهانی را در نظر بگیرید که در آن آدم‌ها وقتی می‌خواهند باورشان به دیگران انتقال دهند، به جای استفاده از پروسه گواهی از فرایند دیگری بهره می‌گیرند.

فرض کنید روی پیشانی این آدم‌ها صفحه نمایشی وجود دارد که در آن باورهایی

که قصد انتقال آن به طرف مقابل را دارند، به صورت یک جمله بر پیشانی آنها ظاهر می‌شود. در این حالت S_1 برای اینکه بتواند از باور مخالف هم تراز معرفتی‌اش (یعنی S_2) آگاه شود، باید به صفحه نمایش روی پیشانی او نگاه کند. در این حالت، هر چند پروسه گواهی S_2 حذف شده است، می‌توان دید که استدلال فوق دوباره قابل صورت‌بندی است. در این شرایط، باز هم دسترسی S_1 به پروسه شهود خودش یک مرحله‌ای است، در حالی که دسترسی او به پروسه شهود S_2 همچنان دو مرحله‌ای است. در واقع، یک بار پروسه شهود S_2 باور P را تولید می‌کند و سپس S_1 از طریق پروسه بینایی (vision) به محتوای P دسترسی می‌یابد.

از سوی دیگر، S_1 همچنان به محتوای باور خودش (یعنی P) دسترسی مستقیم و یک مرحله‌ای دارد. این مثال نشان می‌دهد که ساختار اختلاف نظر به گونه‌ای است که همواره نوعی عدم تقارن در نحوه دسترسی دو طرف به باورهای خود و دیگری وجود دارد. چه بسا گفته شود که می‌توان حالتی را تصور کرد که در آن، دسترسی دوطرف به باور خود و دیگری کاملاً یکسان باشد و در این صورت، استدلال فوق دیگر کار نمی‌کند؛ برای مثال، می‌توان تصور کرد که مغز S_2 را چنان به مغز S_1 وصل کرده باشند که S_1 به همه حالت‌های ذهنی و شهودهای S_2 دسترسی مستقیم داشته باشد.

در این شرایط از نظر S_1 ، بین حالتی که S_1 باوری داشته باشد که شهودش به طور مستقیم آن را موجه کند و حالتی که S_2 باور دیگری داشته باشد که شهود خودش به طور مستقیم آن را موجه کند، فرقی نخواهد بود. در هر دو حالت، S_1 باور خود و باور S_2 را شهودی خواهد یافت و هر دو باور را با قدرت یکسان احساس خواهد کرد. از آنجا که پذیرفتن این شرایط دوباره اختلاف نظرهای متعارفی که با یک همتای معرفتی روی می‌دهد بسیار عجیب و نامعقول است، نمی‌توان آن را اِشکالی علیه استدلال فوق به شمار آورد.

اشکال دوم به استدلال فوق و پاسخ به آن

چه بسا گفته شود می‌توان مثال‌هایی در زندگی روزمره یافت که با نتیجه استدلال فوق ناسازگار باشد؛ برای مثال، فرض کنید من وقتی در خانه هستم، می‌خواهم بدانم که





استادم در زمانی معین در دانشگاه هست یا نه؟ بنابه فرض برای تشکیل باوری در این زمینه تنها دو راه پیش روی من است. راه اول این است که به دانشگاه بروم و به اتاقی استادم سر بزنم و ببینم که آیا او در اتاقش هست یا نه. راه دوم آن است که با دوستی که به او کاملاً اعتماد دارم و می‌دانم که در دانشگاه است، تلفنی تماس بگیرم و از او بخواهم که برود و ببیند که استادم در اتاقش هست یا نه و نتیجه را به من خبر بدهد. فرض کنید استادم در دانشگاه باشد و من هر یک از دو راه را که انتخاب کنم به این باور خواهم رسید که استادم در دانشگاه هست. اکنون در شرایط متعارف^۱ در این سناریو به ظاهر که باور من از هر یک از دو راه فوق که به دست آمده باشد، من مجاز خواهم بود درجه اعتماد یکسانی به آن نسبت دهم.

به بیان دیگر، اگر من به دانشگاه بروم و از طریق دیدن استادم در اتاقش، باور کنم که او در دانشگاه است، یا اینکه از طریق گواهی دوستم مبنی بر اینکه استادم در دانشگاه هست، باور کنم که او در دانشگاه است، در هر دو حالت می‌توانم باورم را به یک اندازه قابل اعتماد بدانم، هرچند در حالت اول باور من تنها از طریق یک پروسه - بینایی من - و در حالت دوم از طریق دو پروسه - بینایی دوستم و گواهی او - حاصل شده است. بنابراین، به نظر می‌رسد که این مثال با نتیجه استدلال فوق ناسازگار است.

در پاسخ به این إشکال باید گفت که می‌توان با حفظ استدلال فوق (استدلال عدم تقارن)، شهود حاصل از مثال فوق را نیز توضیح داد. به این منظور باید اشاره کرد که وقتی درجه‌های اعتباری که به ترتیب به پروسه‌های شهود و گواهی طرف مقابل می‌دهیم، بسیار نزدیک به هم باشد و یا اینکه این درجه‌ها به درجه اعتماد حداکثر (یعنی درجه اعتماد ۱) بسیار نزدیک باشد، من به دلیل کامل نبودن قوای شناختی‌ام نخواهم توانست بین آنها تفکیک قائل شوم.

۱. منظور از شرایط متعارف این است که باور نادرست درباره اینکه استادم در دانشگاه هست یا نه، برای من هزینه‌های فوق‌العاده سنگین نداشته باشد، زیرا اگر چنین باشد چه‌بسا من برای حصول باور درباره اینکه استادم در دانشگاه است یا نه، راه اول را قابل اعتمادتر از راه دوم بدانم. به بیان دیگر، فرض بر این است که در شرایط متعارف پدیده دست‌اندازی عملی (pragmatic encroachment) رخ نمی‌دهد.

در این حالت، هر چند درجه اعتمادی که باید به باورِ خودم و باورِ طرفِ مقابل نسبت دهم در واقع با هم متفاوت است، من به این دلیل که نمی‌توانم تفاوتِ آنها را تشخیص دهم، هر دو را به یک اندازه قابل اعتماد می‌بینم؛ برای مثال، فرض کنید من به پروسه بینایی خودم درجه اعتمادپذیری ۰.۹۹۹ نسبت دهم. در این حالت، باید به باوری که تنها محصولِ پروسه بینایی من است، درجه اعتمادِ ۰.۹۹۹ نسبت دهم. از آنجا که S_2 هم‌ترازِ معرفتی من است، به پروسه بینایی او نیز درجه اعتمادپذیری ۰.۹۹۹ نسبت می‌دهم.

از سوی دیگر، اگر به پروسه گواهی S_2 درجه اعتمادپذیری ۰.۹۹۸ نسبت دهم، در این حالت من باید به باوری که محصولِ هم‌زمان پروسه بینایی و پروسه گواهی S_2 است، درجه اعتمادِ ۰.۹۹۸×۰.۹۹۹ نسبت دهم. در این شرایط، بی‌گمان مقدارِ ۰.۹۹۸×۰.۹۹۹ کوچک‌تر از ۰.۹۹۹ است، ولی چه‌بسا من به دلیل ضعفِ قوای شناختی‌ام نتوانم بین باوری که تنها محصولِ پروسه بینایی خودم است و باوری که محصولِ هم‌زمان پروسه بینایی و پروسه گواهی S_2 است، تفاوتِ قائل شوم و بنابراین، هر دو باور را به یک اندازه قابل اعتماد بدانم. به بیان دیگر، می‌توان گفت شرایطی وجود دارد که در آن تفاوتِ درجه اعتمادِ باور من و درجه اعتمادِ باورِ طرفِ مقابل دقیق‌تر (fine-grained) از آن است که قوای شناختی من قادر به تشخیص آن باشد.

اشکال سوم به استدلال فوق و پاسخ به آن

ممکن است کسی پاسخی را که به اشکال دوم داده شد بپذیرد و ادامه دهد که من علی‌الاصول نباید چیزی را که قادر به تشخیص آن نیستم، در توجیه باوره‌هایم دخالت دهم. بنابراین، چون من اختلافِ دو مقدارِ فوق را درک نمی‌کنم، هر دو مقدار به یک اندازه برای من قابل اعتمادند و بنابراین، وضعیتِ من و طرفِ مقابل در این شرایط کاملاً متقارن خواهد بود.

به این اشکال می‌توان به شکل زیر پاسخ داد. همه مسئولیتِ توجیه باوره‌های من برعهده عواملی نیست که قوای شناختی‌ام قادر به تشخیص آنهاست، بلکه بخشی از این مسئولیت برعهده تحلیل‌ها و احکام هنجاری است که من درباره باوره‌هایم به آنها





دسترسی داریم؛ برای مثال، فرض کنید که دو گزاره p و q چنان باشند که من نتوانم تفاوتی میان مقدار توجیه آنها تشخیص دهم، اما از سوی دیگر، تحلیلی در اختیار داشته باشم که در نتیجه آن مقدار توجیه p بیشتر از q است.

در اینجا بی گمان من باید از نظر معرفتی درجه اعتماد بیشتری به p نسبت دهم، زیرا شاهدی دارم که به من می گوید p موجه تر از q است، هرچند من تفاوت توجیه آن دو را احساس نمی کنم؛ برای مثال، فرض کنید مدادی در لیوان آب است و شکسته به نظر من می رسد. در اینجا اگر تنها نمودهای (seemings) در اختیار را در نظر بگیرم، باید باور کنم که مداد شکسته است، ولی همچنین تحلیلی در اختیار دارم که به من می گوید مداد شکسته نیست.

در این حالت، من به رغم اینکه شکسته نبودن مداد را تشخیص نمی دهم، تحت تأثیر تحلیلی که در اختیار دارم، باور می کنم که مداد شکسته نیست و برای این منظور حتی لازم نیست که مداد را از آب بیرون آورم و شکسته نبودن آن را ببینم؛ برای مثال، دو خطی را در نظر بگیرید که وقتی به آنها نگاه می کنیم طول آنها را متفاوت می بینیم، ولی تحلیل هایی هست که به ما می گوید طول دو خط در واقع با هم یکسان است و ما به دلیل کامل نبودن قوه بینایی، در شرایطی معین به خطا می افتمیم و طول دو خط متفاوت به نظر ما می رسد. در این حالت، ما بر خلاف احساس مان، باور می کنیم که طول دو خط یکسان است.

برای مثال دیگر، این شرایط را در نظر بگیرید. دو مداد روبه روی من است که از نظر من هم اندازه اند. فرض کنید تفاوت طول این دو مداد دقیق تر از آن است که حس بینایی من بتواند آن را ادراک کند و بنابراین، من نمی توانم تفاوت طول آن دو را از طریق بینایی احساس کنم، اما به فرض من به استدلال یا تحلیل دیگری دسترسی دارم که مستقل از قدرت بینایی من درباره طول آن دو مداد است و مطابق آن استدلال یا تحلیل طول مداد الف بیشتر از طول مداد ب است. به نظر می آید در این حالت من می توانم به شکلی موجه باور کنم که مداد الف از مداد ب بلندتر است.

به همین طریق، می توان گفت که در مثال قبل به رغم اینکه باور من و باور طرف

مقابل به یک اندازه به نظر من موجه می آیند، من تحلیلی دارم - استدلالِ عدم تقارن - که به عنوان یک حکم هنجاری به من می گوید باید به باورِ خودم درجه اعتماد بیشتری نسبت دهم، هرچند تمایزِ درجه‌های دو باور را تشخیص نمی‌دهم. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که وقتی من درجه اعتمادِ باورِ خودم و باورِ طرفِ مقابل را با هم مقایسه می‌کنم، تحت تأثیر تحلیلی که در اختیار دارم باید به باورِ خودم درجه اعتماد بیشتری نسبت دهم.

نتیجه‌گیری

هدف استدلال عدم تقارن این است که نشان دهد وضعیتِ معرفتی من و طرف مقابل هنگامی که در موقعیت اختلاف نظر قرار می‌گیریم، کاملاً متقارن نیست. از سوی دیگر، دیدگاه وزن‌دهی برابر بر اساس تقارنِ وضعیتِ معرفتی دو طرف اختلاف نظر بنا شده است. بنابراین، نتیجه استدلال عدم تقارن این است که دیدگاه وزن‌دهی برابر نادرست است. از آنجا که یکی از مهم‌ترین استدلال‌های مصالحه‌گرایان برای تعلیق باور در مواجهه با اختلاف نظر معرفتی، بر فرض متقارن بودن دیدگاه دو طرف اختلاف نظر مبتنی است، می‌توان ادعا کرد که با نشان دادن نادرستی فرض تقارن، راه یکی از مهم‌ترین استدلال‌های مؤید مصالحه‌گرایی را سد کرده‌ایم.



کتابنامه

1. Christensen, David (2010), "Higher-Order Evidence," *Philosophical & Phenomenological Research* 81 (1).
2. Conee, Earl & Feldman, Richard (2001), "Internalism Defended," *American Philosophical Quarterly* 38 (1).
3. Foley, Richard (1998), "Rationality and Intellectual Self-Trust," In: Michael R. DePaul and William Ramsey (eds.), *Rethinking Intuition*, Lanham, MD: Rowman and Littlefield.
4. Friedman, Jane (2013), "Suspended Judgment," *Philosophy Studies* 162.
5. Goldman, Alvin & Pust, Joel (1998), "Philosophical Theory and Intuitional Evidenc," In: Michael R. DePaul and William Ramsey, Lanham, MD: Rowman and Littlefield.
6. Kelly, Thomas (2005), "The Epistemic Significance of Disagreement," In: John Hawthorne & Tamar Gendler (eds.), *Oxford Studies in Epistemology*, Vol. 1, Oxford: Oxford University Press.
7. Kelly, Thomas (2008b), "Evidence: Fundamental Concepts and the Phenomenal Conception," *Philosophy Compass* 3 (5).
8. Matheson, Jonathan (2009), "Conciliatory Views of Disagreement and Higher-Order Evidence," *Episteme* 6 (3).
9. Pryor, James (2000), "The Skeptic and the Dogmatist," *Noûs* 34 (4).

